کارکردهای اجتماعی اخلاق دینی و قرآنی در جامعه از منظر تفسیر المیزان

محمد حسین لطفی[1]

چکیده

علامه طباطبایی اخلاق را ملکات فاضله می‌داند که تحصیل آن با تکرار عمل صالح به دست می‌آید. و اساس و معیار فعل اخلاقی را ذات مقدس خدا و عشق به او و کارکردهای اجتماعی اخلاق را تأمین سعادت دنیوی و اخروی، تأمین بهداشت جسمی و روحی انسان، اصلاح جامعه، ایجاد وحدت و همبستگی اجتماعی، تنظیم زندگی اجتماعی انسان، شکوفایی تمدن و فرهنگ، و... می‌داند. از دیدگاه ایشان جامعه برخوردار از عینیت و حیثیت حقوقی بوده و شخصیتی مستقل از تک تک افراد دارد و نیروی آن بر نیرو، فکر و شعور فرد غالب است. در نتیجه، اخلاق در دیدگاه او امری جدا از شرایط اجتماعی نیست و به محض تغییر شرایط، اخلاق هم تغییر می‌کند. وی معتقد است قرآن با پذیرش وجود، عمر، کتاب، شعور، فهم، عمل، اطاعت و معصیت برای اجتماع، بر وجود مستقل آن دلالت دارد. علامه اخلاق را مؤثر در جامعه و متقابلاً نیز به تأثیر جامعه در اخلاق نظر دارد. به عقیده ایشان اخلاق، روح جامعه است؛ و قوانین اجتماعی در جامعه در گرو و بر عهده اخلاق می‌باشد. بین اخلاق و اعمال در جامعه ارتباط تعاملی وجود دارد و اعمال در عقاید و اخلاق، و عقاید در اخلاق و اعمال، و اخلاق در عقاید و اعمال مؤثر است.

کلیدواژه‌ها: *اخلاق و جامعه، دین، کارکرد اخلاق، اخلاق قرآنی، تفسیر المیزان، علامه طباطبایی.*

---

[1]- استادیار دانشگاه پیام نور mh.lotfipnu@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۳/۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۶/۱۵

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

مقدمه

جامعه و تمدن‌های بشری دارای مسائل و موضوعات بی‌شمار، ابعاد متنوع و جنبه‌ها و جلوه‌های گوناگونی هستند و این ویژگی از تنوع و چندگانگی ابعاد بسیار پیچیده وجود انسان و دنیای پراسرار و زندگی تفکرانگیز او سرچشمه می‌گیرد. این مسائل از موضوعات بلند و سرنوشت‌ساز فراطبیعی و حقایق معنوی آغاز می‌شود و تا واقعیت‌های محسوس و ملموس چون اقتصاد، سیاست، مدیریت، تربیت، فرهنگ، عدالت، برابری، امنیت و... گسترش پیدا می‌کند.

جامعه‌ای که از نظر قرآن مطلوب بوده و دارای بینش، اندیشه، فرهنگ، باور و عقیده به حقایق و واقعیات جهان هستی است، جامعه‌ای حق‌جو، حق‌طلب، حق‌محور، قانون‌گرا، و دارای قوانین و مقررات عادلانه و بشردوستانه است. از یک طرف، جامعه‌ای همراه با مشورت، مشارکت و حاکمیت بر سرنوشت است و از طرف دیگر، جامعه‌ای همراه با مهر و گذشت، عدل و انصاف، تربیت و سازندگی و تزکیه است. اخلاق در این جامعه به مثابه پایه ای جهت رشد و بالندگی محیط انسانی و ایجاد جامعه‌ای سالم محسوب می‌گردد؛ زیرا در پرتو محاسن اخلاق و خلقیات حمیده، موجبات تحکیم روابط اجتماعی فراهم می‌شود. مطالعه تاریخ نیز این نکته را به ما ثابت می‌کند که یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی‌ها یا ناکامی‌های جوامع بشری، عامل اخلاقی بوده است. چنانکه پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله و سلّم» اساس بعثت خود را تتمیم اخلاق دانسته و فرموده: «إنّما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق» همانا برای تکمیل والایی‌های اخلاق برانگیخته شدم. پس پژوهش در باب اخلاق و جامعه انسانی و ارتباط میان آن دو، به همراه نشان دادن کارکردهای اجتماعی اخلاق در جامعه ضروری می‌نماید. با توجه به موارد ذکر شده، این نوشتار در صدد است تا با روش توصیفی ـ تحلیلی به این سوال بپردازد که از نگاه علامه طباطبایی چه ارتباطی بین اخلاق و جامعه است و اخلاق چه کارکردهای اجتماعی در جامعه دارد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

۱- مفهوم اخلاق

اخلاق در اصل واژه‌ای عربی است که مفرد آن دو کلمه «خُلق» و «خُلَق» می‌باشد؛ و در لغت به معنای «سرشت و سجیه» به کار رفته است؛ و این معنی اعم است از اینکه سرشتی نیکو و پسندیده باشد؛ مانند جوانمردی و دلبری، یا سرشتی زشت و ناپسند باشد؛ مثل فرومایگی و بزدلی. لغت‌شناسان عموماً آن را با واژه «خَلق» هم‌ریشه دانسته‌اند. وقتی گفته می‌شود فلان کس خُلق زیبایی دارد، یعنی نیرو و سرشت با صفت معنوی و باطنی زیبا دارد و در مقابل، هنگامی که می‌گویند فلان کس خَلق زیبایی دارد، به معنای آن است که دارای آفرینش و ظاهری زیبا و اندامی سازگار می‌باشد. (ابن منظور، ذیل واژه اخلاق).

«خلق... و جمع آن اخلاق است... خلق و خلق به معنای سجیه است... خلق به ضم لام و سکون لام به معنای دین، طبیعت و سجیه است. در حقیقت، خلق برای صورت باطنی انسان که همان نفس او و اوصاف و معنای مختص به نفس اوست، به منزله خلق برای صورت ظاهری انسان است».(همان، ذیل واژه خلق)

مؤلف مجمع البحرین نیز در این زمینه می‌نویسد: «الخلق السجیه ... و الخلق کیفیة نفسانیة تصدر عنه الافعال بسهوله ... هو بضم اللام وسکونها الدین و الطبع والسجیه.» (الطریحی، ۱۵۷- ۱۵۸)

(خلق به معنای سجیه است... خلق کیفیتی نفسانی است که افعال به آسانی از آن صادر می‌شوند... خلق به ضم لام و سکون لام به معنای دین و طبیعت وسجیه است). مفاد عبارات مؤلفان لسان العرب و مجمع البحرین این است که اخلاق چه به اعتبار ریشه (خُلق) و چه به اعتبار ریشه (خَلق) ملاحظه شود در هر دو صورت معادل سجایا و طبایع انسان است.

در بین بیشتر فیلسوفان و اندیشمندان اسلامی، اخلاق عبارت است از صفات و هیئت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آن‌ها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل، از انسان می‌شود.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

برای نمونه، فیض کاشانی اخلاق را این‌گونه بیان می‌کند: «اخـلاق، هیئتـی اسـت استوار و راسخ در جان که کارها به آسانی و بدون نیاز به تفکـر و اندیشـه از آن صـادر می‌شوند. اگر این هیئت به گونه‌ای باشد که افعال زیبا و پسندیده از نظر عقـل و شـرع، از آن صادر شود، آن را اخلاق نیک نامند و اگر افعال زشت و ناپسند از آن صادر شود، آن را اخلاق بد گویند.» (فیض‌کاشانی، ۵/ ۹۵).

در رابطه با منشأ پیدایش این ملکات نفسـانی، بحـث‌هـای فراوانـی انجـام گرفتـه است. عده‌ای معتقدند که صرفاً در اثر تکرار عمل پیدا می‌شوند، برخی دیگر منشأ آن‌ها را در وراثت و محیط اجتماعی و عواملی از این قبیل جسته‌اند و گروهی دیگر آن‌هـا را ذاتی و فطری پنداشته‌اند.

۱-۱- مفهوم اخلاق از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبائی اخلاق را عبارت از ملکات فاضله می‌داند و تحصیل ملکـات در دو طرف علم و عمل و پاک کردن دل از خوی‌های زشـت، تنهـا یـک راه دارد آن هـم عبارت است از تکرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملی که مناسب بـا آن خـوی پسندیده است. باید آن عمل آن قدر تکرار شود تا رفته رفته اثرش در نفس قرار گیرد و در صفحه دل نقش ببندد، نقشی که به زودی زائل نشود و یا اصلاً زائل نشود. مثلاً اگـر انسان بخواهد خوی ناپسند ترس را از دل بیرون کند و به جایش فضـیلت شـجاعت را در دل جای دهد، باید کارهای خطرناکی را که دل‌ها را تکان می‌دهد، مکرر انجام دهـد تا ترس از دلش بیرون شود، آن چنانکه وقتی به چنین کاری اقدام می‌کند، حس می‌کند که نه تنها باکی ندارد، بلکه از اقدام خود لذّت هم می‌برد و از فرار کردن و پرهیز از آن ننگ دارد. در این هنگام است که در هر اقدامی شجاعت در دلش نقش ایجاد می‌کنـد و نقش‌ها پشت سر هم در آخر به صورت ملکه شجاعت در می‌آیـد، پـس هـر چنـد بـه دست آوردن ملکه، علمی در اختیار انسان نیست ولی مقـدمات تحصـیل آن در اختیـار انسان می‌باشد و می‌تواند با انجـام آن مقـدمات، ملکـه را تحصـیل نمایـد. (طباطبـایی، المیزان، ۱/ ۳۵۱).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

با توجه به تعریف علامه از اخلاق، «اخلاق» عبارت است از ملکات نفسانی که تحصیل آن ملکات در اختیار انسان نمی‌باشد، لکن انسان می‌تواند با تحصیل مقدمات آن، ملکات را به دست بیاورد. علامه طباطبایی از جمله افرادی است که تحصیل تهذیب اخلاق و کسب فضائل اخلاقی را منحصراً در تکرار عمل می‌داند و معتقد است که از راه تکرار عمل، ملکات و فضائل اخلاقی حاصل می‌شود.

علامه (ره) به عنوان یک عالم دینی، از منظر دینی به اخلاق نگاه می‌کند که توحید مهمترین پشتوانه آن است. ایشان در این باره می‌فرماید: «پایه دوم اسلام، اخلاق پسندیده است که بر توحید استوار گردیده است؛ زیرا از یک طرف اگر انسان به اخلاقی که مناسب با عقیده توحید است متّصف نشود، ایمان پاکش محفوظ نخواهد ماند و از طرف دیگر قوانین و مقررات هر چند هم مترقّی باشند، هرگز قادر نیست جامعه‌ای که انحطاط اخلاقی دارد، اداره کند. از این روی در اسلام یک رشته اخلاقی که مناسب با عقیده توحید می‌باشد مانند انسان‌دوستی، نرم‌دلی، عفت و عدالت و نظایر اینها برای جامعه بشری تنظیم شده که ضامن اجرای عقیده توحید و هم پاسبان مقررات و قوانین جاریه هستند». (طباطبایی، اسلام و اجتماع، ٤٩).

بنابراین از دیدگاه علامه طباطبایی اخلاق که خود یک سرمایه بزرگ زندگی است، بدون دین و ایمان، اساس و پایه درستی ندارد. زیربنای همه اصول اخلاقی و مشروعیت و ضمانت اجرایی آنها ایمان و اعتقاد به خدا به عنوان سرچشمه همه خوبی-ها و ارزش‌های دینی و اخلاقی است. آراستگی به اخلاق و صفات نیک اخلاقی و نیز کرامت‌های نفسانی – که بزرگ‌ترین سرمایه زندگی به شمار می‌آید و اساساً زندگی انسانی و حیات معقول و متعالی توسط آنها معنا و مفهوم پیدا می‌کند – تنها در برابر دین میسّر است.

علامه طباطبایی معتقد است که روح توحید در اخلاق ساری و جاری است؛ و روح اخلاق نیز در اعمالی که افراد مجتمع مکلّف به انجام آنند، منتشر است. پس، همه اجزای دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود، به توحید برمی گردد و توحید اگر

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

به حال ترکیب درآید، به صورت اخلاق و اعمال در می‌آید. اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرود آید، اخلاق و اعمال می‌شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند، توحید خواهند بود. اسلام روش جاری و قوانین موضوعه خود را بر اساس اخلاق بنیاد می‌کند؛ زیرا قوانین عملی در گرو و بر عهده اخلاق است و از طرفی اخلاق فاضله اگر بخواهد پابرجا بماند، ضامنی لازم دارد که آن را حفاظت و نگهداری کند و آن چیزی غیر از توحید نیست. (امید، ۵۷).

۱-۲- اخلاق قرآنی

در تفسیر المیزان می‌توان به سه نوع اخلاق با سه مرتبه متفاوت دست یافت: اخلاق فلسفی، اخلاق دینی و اخلاق قرآنی.

در اخلاق فلسفی، شخص یک فعل اخلاقی را انجام می‌دهد، به این منظور که مورد تحسین دیگران واقع شود. علامه در مقایسه با نظر قرآنی اظهار می‌دارد که این نظریه‌ی اخلاقی از اندیشه‌های یونانیان است و اخلاقی دنیوی است و «هدف آن جز کسب صفات فاضله و تعدیل ملکات و اصلاح اخلاق برای نیل به محبوبیت اجتماعی و ستایش جمع نیست.». (طباطبایی، المیزان،۱/ ۳٦۱)

در اخلاق دینی شخص یک فعل اخلاقی را انجام می‌دهد برای اینکه به ثواب الهی برسد، یعنی هدفش سعادت اخروی است. نام این اخلاق، بنابر نام‌گذاری خود علامه، «اخلاق ادیان و راه انبیا» است. (همانجا، ۳۵۸) ایشان در توضیح این اخلاق می‌فرماید: روش معمول انبیا این بوده است که رفتار را بر اساس ثواب و جزای اخروی ارزش‌گذاری می‌کرده‌اند و در اثر انجام تکلیف، فرد کمال حقیقی و سعادت اخروی خود را تأمین می‌کرد. در این اخلاق توجهی به آثار دنیوی و اجتماعی رفتار نمی‌شود، بلکه هدف آن، کامل ساختن ایمان به خدا و ایمان به آیات او و سعادت و خیر اخروی انسان است.»(همانجا، ۳۸۳) آیاتی چون «**اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّة**»(التوبه،۱۱۱) «**اِنَّما یُوَفَّی الصابِرونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ**

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

حِساب» (الزمر، ۱۰) «**اِنَّ الظّالِمینَ لَهُمْ عذابٌ أَلیمٌ**» (ابراهیم، ۲۲) نمونه‌هایی از آیاتی است که علّامه طباطبایی در باب اخلاق دینی به آن استناد می‌کند.

این دو نوع اخلاق، یعنی اخلاق دینی و اخلاق فلسفی، قاعدتاً باید با یکدیگر تفاوت‌های بنیادین داشته باشد. روش کشف باید و نباید اخلاق فلسفی، آرای محموده و سیره عقلا و سنجش عمل با نتایج و مقاصد دنیاست، در حالی که کشف حسن و قبح اخلاق دینی از طریق «وحی» و گزاره‌های دینی است و عقل و تجربه به رابطه عمل با مقاصد اخروی آن راه ندارد. از سوی دیگر، معیار حسن و قبح اخلاق فلسفی، آثار و نتایج، مصالح و مفاسد رفتار در جامعه و کسب ستایش مردم و دفع نکوهش آنان در همین زندگی اجتماعی است، در حالی که هدف و مقصد در اخلاق دینی، ثواب اخروی و سعادت پس از مرگ، رسیدن به بهشت و دوری از عذاب جهنم است.

در اخلاق قرآنی، شخص فعل اخلاقی را برای جلب رضایت و حصول محبت خدا انجام دهد. علامه طباطبایی این اخلاق را کارآمدترین نظریه اخلاقی می‌داند که با وجود آن هیچ زشتی و رذیلتی در انسان راه نمی‌یابد، چه رسد به این که ایجاد شود و بخواهد آن را از بین ببرد. (طباطبایی، المیزان، ۱/ ۳۵۸) در این دیدگاه، غایت و مقصد و هدف رفتار، نه سعادت و کمال دنیوی، و نه سعادت و خوشبختی اخروی، بلکه غایت و نهایت عمل، ذات اقدس الهی است.

اگر یک فعل اخلاقی با این سه دیدگاه انجام شود، شاید خروجی آن از نظر عملکرد یکی به نظر بیاید اما سطح اخلاقی آن‌ها تفاوت خواهد داشت. فرض کنید سه نفر، عمل اخلاقی صداقت را به انجام برسانند. شخص اول، این عمل اخلاقی را برای تحسین انسان‌های دیگر و عزت و احترام اجتماع انجام می‌دهد، شخص دوم این فعل اخلاقی را برای رسیدن به پاداش اخروی و برای ترس از عقاب خداوند به انجام می‌رساند و شخص سوم نیز این عمل اخلاقی را نه برای عزت و احترام دنیوی و تحسین مردم و نه برای رسیدن به پاداش آخرتی و ترس از عقاب دنیوی و اخروی، بلکه آن را صرفاً برای ابراز محبت به خداوند متعال انجام می‌دهد. همان طور که

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

ملاحظه می‌نمایید آن اتفاقی که در خارج افتاده این است که «صداقت» واقع شده است، اما قطعاً نباید این سه عمل اخلاقی در یک افق نگریسته شوند زیرا منبع انگیزش در این سه تفاوت دارد. منبع انگیزش به عمل انسان ارزش می‌بخشد. هر چه منبع انگیزش والاتر باشد، عمل برخاسته از آن نیز والاتر و با ارزش‌تر است. این ادبیات در آموزه‌های دینی ما بسیار روشن است. البته نباید از نقش مهم «نیّت» در یک عمل نیز غافل شویم. ما در آموزه‌های دینی بین عملی که کاملاً برای خدا انجام شده باشد با عملی که برای رسیدن به نعمت‌های بهشتی انجام شده باشد و عملی که برای رسیدن به جایگاه اجتماعی دنیوی به انجام رسد تفاوت قائلیم. در نوع اول، فرد، فعل اخلاقی را برای رسیدن به پاداش دنیوی انجام داده و بدان می‌رسد. این فرد دیگر نباید توقع رسیدن به پاداش اخروی را داشته باشد زیرا از ابتدا نیز عمل خود را با این انگیزه انجام نداد. فرد دوم نیز که فعل اخلاقی را برای وصول به نعم اخروی انجام داد نیز به این هدف خواهد رسید و در همین مرتبه خواهد ماند. اما شخص سوم، فعل اخلاقی خود را از ریشه و اساس برای امری فراتر از مدح و ذمّ دنیوی و ثواب و عقاب اخروی انجام داد. او فقط و فقط خواستار جلب محبت خداوند بود وعمل خود را خالصانه برای رضای او انجام داد و بدیهی است که توانسته به بالاترین مرتبه اخلاقی و شکوفایی انسانی نیز برسد. این مرتبه در راستای فناء فی الله است که او چیزی غیر از خواسته خداوند طلب نمی‌کند.

علامه طباطبایی بی‌آنکه از دو دیدگاه نخست (اخلاق فلسفی و اخلاق دینی) عدول کند، بر اخلاق قرآنی تأکید می‌ورزد و بالاترین انگیزه برای افعال اخلاقی را حصول رضایت و محبت خداوند متعال می‌داند. علامه اعتقاد دارد که بر اساس هر یک از این دیدگاه‌ها، انگیزه انسان برای فعل اخلاقی متفاوت است. البته ایشان در انتها، دیدگاه اخلاقی قرآن را برترین دیدگاه می‌داند. پذیرش دیدگاه اخلاقی قرآنی بدین معنا نیست که وی به منابع انگیزش بر اساس سایر دیدگاه‌ها بی‌اعتنا است، بلکه ایشان این دیدگاه را برای کمال انسان برتر دانسته و به عنوان برترین و والاترین دیدگاه اخلاقی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

که منحصراً اختصاص به قرآن دارد معرفی می‌نماید. در واقع ایشان، با معرفی نظام اخلاقی قرآنی که مبتنی بر محبت همراه با معرفت است ما را تشویق به انتخاب این دیدگاه می‌نماید. البته ایشان اذعان می‌دارد که دیدگاه‌های قبلی نیز می‌توانند انگیزه‌ای برای فعل اخلاقی به شمار روند. اما انگیزه دیدگاه مختار علامه، از دیگر انگیزه‌ها برتر و ارزشمندتر است. علامه از ابتدا در مقام نقد و رد کردن اخلاق یونانی و اخلاق دینی نیست، بلکه ایشان در واقع مراتب مختلف اخلاقی را به نمایش گزارده‌اند.

در این زمینه علامه طباطبایی دو ساحت وجودی برای انسان قائل است که عبارت است از نفس و بدن. نفس خود، از سه قلمرو « علم و عقیده» « احساسات و عواطف» و « اراده و خواست» برخوردار است. بنا به عقیده علامه، انسان تمام عیار اخلاقی، انسانی است که در بُعد معرفتی، حقیقت‌جو و در بُعد عاطفی، عشق‌ورز و محبت‌ورز و در بُعد ارادی، خیرخواه باشد. (نک: مهدوی‌نژاد، ۱۰۲– ۱۰۵)

۲- مفهوم جامعه

لفظ جامعه در لغت از ریشه جمع به معنی گردآوردن است و چون به صورت صیغه اسم فاعل به کار می‌رود، به معنای گردآورنده، فراهم‌کننده، برهم افزاینده، و در بر گیرنده خواهد بود. (عمید، ذیل واژه جامعه) این واژه در عرف به معنای گروه، بخصوص گروهی از انسان‌ها به کار می‌رود؛ خواه گروهی که در یک روستا یا شهر یا کشور یا قاره زندگی می‌کنند یا گروهی از مردم که دارای یک دین و مذهبند (مثل جامعه مسیحیان) یا گروهی که شغل واحدی دارند مثل (جامعه روحانیان) یا همه انسان های روی زمین مثل (جامعه بشری). جامعه شامل گروهی از افراد است که با یکدیگر در جریان طولانی زندگی کار می‌کنند. جامعه دارای سازمان است و افراد متعلق بدان نیز خود را از آن می‌دانند، گذشته از این در شناخت ویژگی‌های جامعه بر ابعاد دیگری مانند قلمرو جغرافیایی، تداوم، روابط پیچیده اجتماعی و تقسیمات درونی (وجود انواع قشربندی اجتماعی) نیز تأکید شده است. (وثوقی و دیگران، ۵۰)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

۲-۱- مفهوم اجتماع از دیدگاه علامه طباطبایی

به عقیده علامه طباطبایی: «پس از اینکه آدمی دریافت که برای ادامه حیات خود باید به تشکیل اجتماع دست بزند، اولین و کوچک‌ترین اجتماعات بشری؛ یعنی خانواده و از راه ازدواج تشکیل شد، پس از این مرحله از زندگی بشر، جوامع کوچک و بزرگ انسانی تشکیل یافت که همگی دارای نیازهای مشترکی برای دوام خود بوده‌اند.» (طباطبایی ، المیزان، ٤/ ١٤٦).

علامه برای جامعه تعریف خاصی ارایه نکرده‌اند، لیکن به نظر می‌رسد معنای رایج و عمومی آن یعنی ساکنان شهرها، کشورها و سرزمین‌های مختلف که دارای فرهنگ، اندیشه، آداب و رسوم معینی هستند مرادشان می‌باشد. این معنا از بعضی نگاشته‌های ایشان قابل برداشت است. از جمله چنین عباراتی: داوری نسبت به جوامع متمدن (طباطبایی، المیزان، ٤/ ٦٤٨). یا نمی‌توانیم بگوییم جوامع غربی از شرقی‌ها بهترند... (همانجا). یا اگر جامعه غرب را یک شخصیت می‌گرفتند... (همانجا، ١٦٨) در نتیجه اخلاق در دیدگاه او امری جدا از شرایط اجتماعی نیست و به محض تغییر شرایط، اخلاق هم تغییر می‌کند.

علامه به آیاتی از قرآن اشاره می‌کند که به اجتماعی فکر کردن و وجود جامعه توجه داشته و آن را در داوری‌هایش لحاظ کرده است. ایشان پس از استناد به پاره‌ای از آیات قرآن بر آن می‌شوند که مقایسه افراد جوامع، برای داوری پیرامون آن‌ها نادرست است و باید شخصیت اجتماعی جوامع را با هم مقایسه نمود.

علامه طباطبایی در این بحث، به مقایسه‌ای میان تمدن غرب و سنت اسلام پرداخته و در نقد شیفتگان تمدن غربی، آنان را افرادی می‌دانند که خود را ناوابسته به دیگر موجودات می‌پندارند. در مقابل این افراد کسانی قرار دارند که اجتماعی فکر کرده و خود را وابسته به جامعه و جزء لاینفک آن می‌دانند علامه در مورد شیفتگان غرب می‌گوید: «اینان خود را انسان‌هایی مستقل و ناوابسته به دیگران می‌پندارند و هرگز نمی‌توانند بپذیرند که چنان وابسته و مرتبط به دیگرانند که استقلالی از خود ندارند، در

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

حالی که هیچ انسانی مستقل از غیر خود نیست. اینان به خاطر داشتن چنین تفکری درباره زندگی خود، غیر از جلب منافع به سوی خود و دفع ضرر از شخص خویش به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشند؛ و وقتی وضع خود را با وضع یک فرنگی مقایسه می‌کنند،... خود و ملت خود را عقب‌مانده و فرنگی‌ها را پیشرفته و مترقّی می‌بینند و معلوم است که از این گونه افراد قضاوتی جز این انتظار نمی‌رود...، آنان در ارتباط با غیر خود هرگز به افراد جامعه خویش نمی‌پردازند، بلکه تنها به کسانی می‌پردازند که از مجتمع خود خارجند.» (طباطبایی، اسلام و اجتماع، ۱۰۷).

اما کسی که اجتماعی فکر می‌کند، خود را جزء لاینفک و وابسته به اجتماع می‌نگرد و شخص خود را جزئی از منافع اجتماع، و خیر و شر اجتماع را خیر و شر خود و اوصاف اجتماع را حال و وصف خودش می‌بیند. تفکر در افراد جامعه اگر تفکر انسان اجتماعی باشد، خیر و شر، فساد و صلاح، تقوا و فجور، نیکی و بدی کردن و... آنها همان خیر و شر مجتمعشان می‌باشد، یعنی اگر جامعه صالح باشد آنان نیز صالح می‌شوند و اگر فاسد شد آنها نیز فاسد می‌گردند. این بدان جهت است که وقتی افراد اجتماعی فکر کردند، جامعه دارای شخصیتی واحد می‌گردد. (همانجا، ۱۷۰ –۱۸۰). علامه بحث خود را با اشاره به آیاتی از قرآن ادامه داده و معتقد است: «قرآن کریم در داوریهایش نسبت به امت‌ها و اقوامی که تعصّب مذهبی و یا قومی به اجتماعی فکر کردن، وادارشان کرده، همین راه را رفته است، از این رو وقتی روی سخن با این‌گونه اقوام (مانند یهود و...) دارد، حاضرین را به جرم نیاکانشان مؤاخذه می‌کند و آنان را مورد عتاب و توزیع قرار می‌دهد، یا اینکه جرم را آنان (حاضرین) مرتکب نشده‌اند. این گونه داوری، در بین اقوامی که اجتماعی فکر می‌کنند، داوری صحیحی است. در قرآن کریم این‌گونه داوری‌ها بسیار است». (همانجا)

علامه سپس بر آن می‌شوند که به اقتضای انصاف باید افراد صالح استثنا شوند؛ زیرا فساد و بیماری جامعه در آنان سرایت نکرده است. این‌گونه افراد انگشت‌شمار در آن جوامع، مثل عضو زاید روئیده در هیکل آن جامعه بوده‌اند. قرآن این انصاف را

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

رعایت کرده و افراد صالح را از سرزنش قوم، مستثنا نموده است. (همان). علامه همچنین بر آنند که در داوری جوامع، نباید افراد جامعه، بلکه شخصیت اجتماعی آنان و رفتارشان با سایر جوامع را باید معیار قرار داد و شخصیت اجتماعی آنها را با دیگر شخصیت‌های اجتماعی عالم سنجید. (همانجا، ۱۰۹).

۲-۲- حقیقی یا اعتباری بودن جامعه

اعتباریت جامعه در این است که آن را در مقایسه با افراد زیرمجموعه آن در نظر گرفت، که در این فرض جامعه امری بی‌ثبات و متغیر است و نمی‌تواند مخاطب امر و نهی و متّصف به حسن و قبح شود، و این صفات تنها نسبت به اعضا آن صادق است، نه نفس و حقیقت جامعه. اما مراد از حقیقی بودن جامعه به ویژه در جوامع عقیدتی و ملیتی با منافع و رویکردهای مشترک، فرهنگ و تمدن آن است که دارای حیات و روح خاص خویش است و می‌تواند متّصف به ضعف و قوت دیگر اوصاف مانند دینی و الحادی شود، زیرا فرهنگ اجتماعی و دینی حاکم بر یک ملت در سرنوشت افراد آن تأثیری بسزا و اساسی دارد، که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت، که نمونه آن را در احکام حکومتی و توجه فوق‌العاده به سلامت و تکامل جامعه در آموزه‌های دینی و الهی اسلام می‌بینیم.

از این رو می‌بینیم در طول تاریخ انبیا و اولیای الهی فارغ از مخالفت‌های برخی از افراد بر آن بودند تا فرهنگ الهی و دین‌باوری را بر جوامع حاکم نمایند، از این رو با توجه به حیثیات دوگانه جامعه تضاد ظاهری در آیات قرآن نیز قابل توجیه می‌باشد زیرا در آیاتی مانند «**زینا لکل امّة عملهم**» مراد از «امّه» یک واحد مجموعی اعتباری است که حکم بر افراد بشری می‌یابد، اما در آیات دیگر مانند «**ما تسبق من امة اجلها**» که مرگ را به جامعه نسبت می‌دهد، با توجه به مشترکات اخلاقی و اعتقادی آن‌ها می‌باشد که در حکومت و جامعه انسانی متبلور می‌شود.

نظرات اندیشمند اسلامی مانند علامه طباطبایی که جامعه را حقیقی و دیگران اعتباری می دانستند، به همین دو ویژگی مذکور برمی‌گردد، که یکی جامعه را با توجه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

به فرهنگ عمومی آن مورد بحث قرار می‌داد، و در نظریه دوم جامعه را در مقایسه با افراد در نظر می‌گرفتند، هر دو نظریه از وجاهت علمی برخوردارند. بنابراین در مکتب جامعه گرایی تمام ارزش‌ها و نگرش‌های فردی بر مبنای پسند و پذیرش جامعه معنا می یابد، همچنین دین از آن رو که کارکردی اجتماعی دارد و سبب همبستگی گروه‌های مردمی می‌شود، لاهوتی و مقدس است. حال آنکه جامعه واقعیتی جز همان افراد با عقاید و منافع مشترک بر طبق قوانین مدنی خاص ندارد.

علامه طباطبایی خوبی و بدی را ملایمت و عدم ملایمت با قوه مدرکه در ادراکات و با قوه فعاله در افعال می‌داند و از آنجایی که احساسات درونی ناشی از قوای انسانی هستند، نتیجه این می‌شود که چون خوب می‌دانیم دوست داریم. مطهری برداشت دیگری از موضوع دارد. وی در ذیل سخن علامه: «چون خوب می‌دانیم، دوست داریم» یعنی انتزاع دوست داشتن از حُسن و قبح، می‌نویسد: «ممکن است بر عکس باشد، یعنی چون دوست داریم، خوب می‌دانیم و چون نفرت داریم، بد می‌دانیم. یعنی ملایمت و عدم ملایمت با قوای فعاله ما که امری نسبی است، به صورت امری نفسی در فعل ما، متعلق فعل ما، اعتبار می‌شود» (مطهری، ٤٢).

۳- اخلاق و جامعه

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به هیچ بهانه‌ای اخلاق را نفی کند. حتی لیبرال‌ترین جوامع نیز که در آن سکولاریسم امری طبیعی است، بر اصول اخلاقی بنا شده است. بدین معنی در نهانی‌ترین لایه‌های سکولار جامعه و حکومت، یک یا چند اصل اخلاقی وجود دارد که اساس و بنای امور قرار می گیرد. اما اسلام بر خلاف قوانین ساخت بشر، اخلاق را هدف اصلی قرار داده، و وظایف عملی، (احکام فقهی) را بر آن مبتنی ساخته است؛ چرا که فراموش کردن اخلاق و وضع قوانین تنها به منظور جلب منافع مادی، اندک اندک اعضای جامعه را به سوی مادیت سوق داده و معنویت را، که تنها وجه برتری انسان بر حیوانات است، از ایشان می گیرد و خوی درندگی را جایگزین

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

آن می سازد، و هم از این روست که پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم » در جریان دعوت خود ندای « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » را سر داد و هدف اصلی خود را تربیت اخلاقی مردم قرار داد. (طباطبایی، اسلام و اجتماع،۲۰؛ آموزش دین، ۳۲).

اسلام قوانین عملی خود را بر اخلاق پسندیده و نظام اخلاقی خود را نیز بر پایه توحید بنا نهاده است و این اخلاق نیز جز با حیات اجتماعی شایسته و جامعه‌ای که متکی بر عبادت خدا و فرمانبرداری از مقتضای ربوبیت اوست و جز با رفتار بر اساس عدل اجتماعی قوام و کمال نمی‌یابد و ضمانت اجرایی آن احکام و قوانین خود را اولاً بر عهده حکومت اسلامی و ثانیاً بر عهده همه اعضای جامعه، از طریق تربیت علمی و عملی درست و امر به معروف و نهی از منکر نهاده است. (طباطبایی، المیزان، ٤/ ١٠٩). و از سوی دیگر رابطه میان فرد و جامعه به گفته علامه رابطه‌ای حقیقی است و در هیچ دین و آیینی سابقه ندارد، یعنی با تجمع افراد و وجود دیگری به نام جامعه به وجود می‌آید که آثار و خواص ویژه خود را دارد. (همانجا، ۹۵). اما در تأثیر اخلاق فرد بر جامعه ای که اصیل است، رابطه‌ای دو سویه و متقابل وجود داشته و تأثیر اخلاق بر جامعه پررنگ تر است.

۳-۱- رابطه اخلاق و جامعه از دیدگاه علامه طباطبایی

از نظر علامه طباطبایی، اجتماع بر ادراکات و فکر فرد انسان تأثیر می‌گذارد و آن را می‌توان از عوامل غیر معرفتیِ مؤثر در معرفت، به شمار آورد. وی می‌گوید: «قوا و ویژگی‌های اجتماعی بر قوا و ویژگی‌های فردی، به هنگام تعارض و تضاد، غلبه دارد و همّت و اراده جماعت در امری، به مانند هیجانات اجتماعی، اراده معارضه و مخالفت را از اشخاص و اجزاء می‌گیرد و فکر را از آنان سلب می‌کند. همین طور است خوف و دهشت عمومی مانند موارد فرار و ناامنی و زلزله و قحطی و وبا، یا حتی کمتر از این‌ها، چون رسومات متعارف و ظواهر قومی و مانند این‌ها که فرد را ناگزیر از پیروی می‌کند و از او قوه ادراک و فکر را سلب می‌کند.» (طباطبایی، المیزان، ٤/ ٩٧). بدین ترتیب اجتماع و اراده اجتماع نیز از عوامل مؤثر در ادراکات انسانی است. گذشته از این موارد،

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

که به عنوان نمونه ذکر شده است، از برخی عوامل دیگر نیز مـی‌تـوان یـاد کـرد. ماننـد موقعیت و ویژگی‌های تمدنی که در تحلیل علامه طباطبایی در افکار و عقاید و رفتار و اخلاق مؤثر است. (همانجا، ۷/ ۱۵۷). علامه نمی‌پذیرد که فرد هیچ دینی در برابر جامعه نداشته باشد. به باور وی تربیت اجتماعی باید افراد را طوری پرورش دهد کـه همـواره به نفع اجتماع فکر کنند و از خودخـواهی بپرهیزنـد. وی بـه عامـل ارتبـاط در جامعـه اهمیت می دهد و به اعتقاد او تماس و ارتباط افراد با هم باعث می شود بـاور آنهـا از طریق تأثیر متقابل به یکدیگر متصل شود و آنها را به وحدت برساند. این نکته‌ای اسـت که در تربیت اخلاقی و اجتماعی می توان از آن بهره گرفت. (عابـدی و دیگـران، ٥٤ – ٥٥) .

اما از جنبه جامعه‌شناسی اخلاق، علامه به تأثیر اخلاق در جامعه نظر دارد. «قوانین عملی در جامعه در گرو و بر عهده اخلاق است. چون کـه اخـلاق در سـر و آشـکار و خلوت و جلوت، وظیفه و کار خود را خیلی بهتر از یک پلیس مراقب و یا هـر نیـروی دیگری که در حفظ نظم کوشش کند، انجام مـی دهـد.» (طباطبـایی، مجموعـه رسـائل، ۳۳۳).

از نظر علامه، انسان با هدایت و تکوین پیوسته از همه سود خود را مـی خواهـد (اعتبار استخدام) و برای سود خود سود همه را می خواهد (اعتبار اجتماع) و برای سود همه عدل اجتماعی را می‌خواهد (اعتبار حسن عدالت، قبح ظلم). (حسنی، ۲۰۷). و این اعتبار کیفیت حیات آدمی را تعیین مـی‌کنـد. اعتباریـات اخلاقـی بـدین سـان از همـان طبیعت خودگرا و استخدام‌گر برمی‌خیزد و شکل می‌گیرد. این اعتباریات گرچـه فطـری نیستند، چون با هدایت فطرت و طبیعت شکل گرفتـه، بـه صـورت طبیعـت ثانویـه در می‌آید. یعنی آدمی به سبب ضرورت‌های فردی بر اساس اصل استخدام به اجتماع روی می‌آورد و همین ضرورت او را به حیات اخلاقـی نیـز مـی‌کشـاند. لـذا آدمـی در نگـاه نخست اخلاقی نیست؛ آهسته آهسته نیازهایش او را به سوی حیات اخلاقی می‌کشـاند. (همانجا)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

از مطالعه نظرات علامه ممکن است این سؤال پیش آید که آیا علامـه از آنجـایی که برای جامعه اهمیت ویژه‌ای قائل است و معتقد به اصالت جامعـه مـی‌باشـد؛ آیـا در رابطه اخلاق با جامعه هم، قائل به تأثیر اخلاق بر جامعه است؟ از بیانات علامه می‌توان نتیجه گرفت که علامه قائل به رابطه متقابل بین اخلاق و جامعه باشد.

علاّمه طباطبایی در توضیحِ «ترکیب حقیقی جامعه به مثابـه کـل از افـراد جزئـی» می‌گویـد: «دسـتگاه آفـرینش یـک سلسـله اجـزای ابتـدایی کـه دارای آثـار و خـواص مخصوص است، می‌آفریند، بعد آن‌ها را ترکیب می‌کند و آن‌ها را با ویژگـی‌هایشـان بـه هم می‌آمیزد و فواید جدیدی علاوه بر فوایدی که هر کدام از اجزاء داشـتند، پدیـد مـی آورد». (طباطبایی، اسلام و اجتماع،۱۰ – ۱۱).

بنابراین، می‌توان گفت که علاّمه طباطبائی منکر اصالت جامعه نیست، بلکه آن را تأیید می‌کند. ایشان حتی در بیان تأثیر جمع بـر افـراد خـود، قائـل اسـت کـه همـواره خواست فردی پیرو و تابع خواست جمعی است؛ زیرا «هر جا خواص اجتماعی با قـوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر اینکه نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه می‌کند و همین طور هم هست؛ چون لازمه قوی‌تر بودن یکی از دو نیروی متضاد، این است که بر آن دیگری غلبه کند؛ علاوه بر اینکه حس و تجربـه هم همین را اثبات می‌کند و بر این معنا (یعنی غلبه قوّه و خواص فاعله جامعه و قـوا و خواص منفعله آن بر قوا و خواص فاعله و منفعله فرد) شـهادت مـی‌دهـد؛ مـثلاً وقتـی جامعه بر امری همّت بگمارد و تحقق آن را اراده کند و قوا و خواص فاعله خود را بـه کار بگیرد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش به تنهایی علیه جامعه قیام کند؛ مـثلاً، در جنگ‌ها و هجوم‌های دسته جمعی، اراده یک فـرد نمـی‌توانـد بـا اراده جامعـه معارضـه نماید، بلکه فرد چاره‌ای جز این ندارد که تابع جمع شود، تا هر چه بر سر کل آمـد بـر سر آن جزء هم بیاید.

زندگی و حیات اجتماعی سعادتمندانه کـه در آن کمـالات ممکـن در آدمـی محقق شود، هدف اساسی و بنیادی حیات دنیوی است. یعنی استکمال آدمـی بالیـدن و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

حرکت وی به سوی غایت است. بر این اساس، کمال و سعادت با تشکیل این جنس از جامعه ممکن خواهد بود. کمال و سعادت مذکور متناسب با ویژگی‌های حقیقی آدمی است و از آنجا که آدمی ترکیبی از جسم و روح است، کمالات وی هم با این ویژگی‌ها مرتبط می‌باشد. (حسنی، ۲۱۳).

رشد اجتماعی و آمادگی و قابلیت‌های زندگی اجتماعی هدف اساسی است که زمینه تحقق سعادت فرد است، لذا بین کمال جامعه و کمال فرد به گونه ای ارتباط متقابل وجود دارد. (همانجا، ۲۱٤). آدمی آنگاه به کمال می رسد که در اجتماعش قوانین و سنت‌های صالحه حکومت کند. این قوانین با ضمانت اخلاقی اعضای اجتماع عملی می‌شود. لذا یکی از ضرورت‌های حیات اجتماعی و جامعه سعادت‌خیز، کمال اخلاقی در بعد فردی و اجتماعی است. در بعد اجتماعی بشر سازوکارهای نظام اجتماعی خود را به گونه عام و سازوکارهای نظام اخلاقی خود را به گونه ای خاص کامل می کند و وجود می بخشد.

در بعد پذیرش و درونی نمودن دستگاه اخلاقی، تعهد و عمل به بایدها شرط ضروری برای ایجاد جامعه سعادت‌خیز است. زیرا جامعه در مسیر کمال انسانی حرکت نخواهد کرد، مگر اینکه قوانینش اولاً بر اساس اخلاق تأسیس شود و دوماً پشتوانه‌اش دل‌های مردم باشد. (همان). از طرف دیگر فضا و جو حاکم بر محیطی که فرد در آن قرار گرفته، تحریک‌کننده بوده و می‌تواند او را به سوی افعالی خاص سوق دهد.

انتظارات محیط یک فعل را تا حد ضرورت نمی‌رساند، بلکه نقض اقتضایی دارد. یعنی علامه صراحتاً با جبر محیط مخالف است و ایجاد جو اخلاقی در یک محیط، به معنای القا و تلقین نیست. اراده عامل ضرورت بخش هر فعلی به ویژه فعل اخلاقی است، نه فقط انتظارات محیط یا آداب و رسوم حاکم بر محیط؛ زیرا هر فردی می تواند بر خلاف این انتظارات و هنجارها عمل نماید. به زعم علامه جامعه به گونه‌ای حیات مستقل از افراد دارد. در عین حال استقلال نسبی افراد محفوظ است؛ و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

فرد به کلی در حیات جمعی منحل نمی‌شود و اما حیات جمعی در فرد نفوذ می‌نماید. (امید، ۹۱).

به اعتقاد علامه، اخلاق وقتی در جامعه مؤثر واقع می شود که جو جامعه با آن در تعارض نباشد و گرنه تربیت یا اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود یا تأثیر بسیار کمی دارد. (طباطبایی، المیزان، ٤/ ١٥٤). یعنی ابتدا باید جامعه اصلاح شود تا اخلاق و تربیت مؤثر واقع شود. و فرد برای رسیدن به نیکی‌ها، باید به دستیابی جامعه به آن نیز توجه کند. که از گفته های ایشان اهمیت جامعه و تأثیرآن در اخلاق افراد، و اخلاق و تأثیرآن بر جامعه، معلوم می‌شود.

٤-١- کارکردهای اجتماعی اخلاق قرآنی در جامعه

از دیدگاه علامه قوانین و اخلاقیاتی که در قالب دین بیان شده است، علاوه بر کارکردهای فردی، دارای کارکردهای اجتماعی نیز می‌باشد که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

٤-١-١- تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان

از منظر قرآن کریم حیات انسانی حیاتی است جاودانی، که با مرگ قطع نمی‌شود و در نتیجه باید روشی را در زندگی اتخاذ نماید که هم به درد سرای گذران و هم به درد آن سرای جاودان بخورد. راهی را برود که وی را به سر منزل سعادت دنیا و آخرت، هر دو برساند. این روش همان دین و اخلاق است که از دستگاه آفرینش الهام و سرچشمه می‌گیرد. (طباطبایی، اسلام و اجتماع، ٢٢٣ – ٢٢٤) به نظر علامه طباطبایی اخلاق که به عنوان یکی از بخش‌های دین است، در صورتی که مبتنی بر اصل توحید باشد می‌تواند در تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان نقش داشته باشد. تبیین فضایل اخلاقی هم به تنهایی در تأمین سعادت اجتماع و سوق انسان به سوی عمل صالح کافی نیست، مگر وقتی که بر اساس دین و دین هم بر اساس توحید باشد. (طباطبایی، المیزان، ١١/ ٢١٢)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

٤-١-٢- تأمین بهداشت جسمی و روحی انسان

علامه طباطبایی معتقد است که: «وجود انسان از دو چیز تشکیل شده است روان و تن، وظیفه انسان است که در حفظ صحت و استقامت هر دو رکن بکوشد و به طوری که در آیین مقدس اسلام، نسبت به هر دو بخش دستورهای دقیق و کافی داده شده است، در بهداشت تن و روان خود سعی نماید». (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۳۰۲) آیین مقدس اسلام در ضمن یک سلسله مقررات و اخلاقیات، بهداشت جسمی را به طور کامل تأمین نموده است، مانند نهی از خوردن خون مردار و گوشت بعضی از حیوانات، غذاهای سمی، نهی از نوشیدن مسکرات و آب‌های تابناک، پرخوری، ضرر زدن به بدن و دستورات دیگر...

علاوه بر این علامه پاکیزگی را یکی از اصول بهداشت می‌داند و می‌فرماید: «اسلام گذشته از اینکه به طور عموم به پاکیزگی و نظافت اهمیت می‌دهد، به طور خصوصی نیز به هر نوع نظافت توصیه می نماید. اسلام گذشته از این دستورها، عبادت هایی تشریع کرده که توأم با پاکیزگی و نظافت دائمی است، مانند پاک کردن بدن و لباس از نجاست‌ها، انجام روزی چند مرتبه وضو، غسل های گوناگون برای نماز و روزه.» (همانجا، ۲۰۲ - ۲۰۳)

علامه بر این باور است که اسلام در زمینه بهداشت روحی نیز دستورات فراوانی دارد، و یکی از شیوه‌های تأمین بهداشت روحی را تهذیب اخلاق می‌داند. (همانجا، ۲۰۵)

٤-١-٣- اصلاح جامعه

عقاید دینی و عمل به تعالیم و دستورات و اخلاقیات و آداب آن فوایدی بر جای می‌گذارد که هیچ قانونی آن آثار را در بر نخواهد داشت. علامه طباطبایی معتقد است که «دین هم در اصلاح فرد مؤثر است و هم در اصلاح جامعه تأثیری عمیق می‌گذارد و بلکه تنها وسیله سعادت و نیکبختی است». (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم ،

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

۳۹) جامعه‌ای که به دین پایبند نباشد، واقع‌بینی و روشن‌فکری را از دست می‌دهد و عمر گرانمایه خود را در گمراهی و ظاهربینی و غفلت می‌گذراند؛ عقل را زیر پا گذاشته، و چون حیوانات، کوته‌نظر و بی‌خرد زندگی می‌کند. دچار زشتی اخلاق و پستی کردار می‌شود و بدین ترتیب، به کلی اختیارات انسانی را از دست می‌دهد. چنین جامعه‌ای گذشته از این که به سعادت ابدی و کمال نهایی خود نمی‌رسد، در زندگانی کوتاه و زودگذر این جهان نیز، نتایج شوم و آثار ناگوار انحرافات و کجروی‌های خود را دیده و دیر یا زود چوب غفلت خود را خواهد خورد و به روشنی خواهد فهمید که تنها راه سعادت، همان دین و ایمان به خدا بوده است و سرانجام از کردار خود پشیمان خواهد شد.

علامه، علاوه بر اعتقاد به دین به کار بستن دستورات دینی و اخلاقی را در اصلاح فرد و جامعه و تأمین سعادت آن‌ها لازم شمرده است. (نک: همانجا، ٤٢ – ٤٩)

٤-١-٤- ایجاد وحدت و همبستگی اجتماعی

علامه طباطبایی دین را در ایجاد وحدت و همبستگی و رفع اختلافات با اهمیت دانسته و معتقد است که دین در بعد اعتقادی، اخلاقی، و عملی نقش مهم در یکپارچگی اجتماع، و رفع اختلافات دارد. وی با اشاره با این نکته که سعادت کامل جامعه بشری در این است که پیوند برادری و اخوت در میان مردم برقرار باشد، اظهار می‌دارد که اسلام به این آرزوی فردی و اجتماعی دقیقاً جامعه عمل پوشانیده، و روشی را برای مردم عرضه داشته که در اثر پذیرش آن منافع حیاتی افراد محفوظ و اختلافاتشان رفع خواهد شد. (طباطبایی، آموزش دین، ٤٩)

در آموزه‌های اسلامی بر همبستگی و اتحاد جامعه اسلامی تأکید بسیار شده است. «**وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهَ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ کُنتُم أعداءً فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُم فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً**» (آل عمران، ۱۰۳)

در این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که با تمسک به این دو، وحدت امت اسلامی را تحقق بخشند. در جای دیگر اطاعت از فرمان خداوند و اطاعت از پیامبر را

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

مایه پیروی و همبستگی دانسته است و می‌فرماید: «**وَ أَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفشَلُوا وَ تَذهَبَ ریحُکُمْ**» (الانفال، ٤٦).

٤-١-٥- تنظیم زندگی اجتماعی انسان

علامه طباطبایی معتقد است بشر به حسب طبع در پی بهره‌کشی و استخدام دیگران است و این امر در ضمن اینکه او را به تشکیل اجتماع وا می‌دارد، کار او را به اختلاف و فساد می کشاند. در نتیجه، در همه شئون حیاتش که فطرت و آفرینش، برآوردن حوائج آن‌ها را واجب می‌داند، دچار اختلاف می‌شود و آن حوائج برآورده نمی‌گردد؛ مگر با قوانینی که حیات اجتماعی او را اصلاح نموده و اختلافاتش را برطرف سازد ایشان بهترین راه رفع اختلاف و رسیدن انسان به کمال و سعادت انسان را دین و اخلاق می‌داند. (طباطبایی، المیزان، ۲/ ۱۷۵ – ۱۸۰)

یعنی خداوند به منظور اصلاح و تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها شرایع و قوانینی را در قالب دین ارسال نموده ایشان بر این باور است که دین بهترین و عالی-ترین روشی است که می‌تواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر مردم را به رعایت قوانین اجتماعی وادار نماید. بر این اساس، علامه اخلاق دینی را حافظ نظم و انتظام جامعه قلمداد می‌کند.

٤-١-٦- شکوفایی تمدن و فرهنگ

یکی از آثار و فواید دین و اخلاق، شکوفایی فرهنگ و تمدن است. زیرا هر جا که دین و اخلاق حضور پیدا کرد، جلوه‌های تمدنی بیشتری قابل ملاحظه است. از آن زمانی که دین در میان بشر پیدا شد و امت‌ها و جماعت‌های بسیاری خود را متدین به آن دانستند از همان روز علاقه به اخلاق فاضله و عشق به عدالت و صلاح در بشر پیدا شد، چون غیر از دین هیچ عامل دیگری بشر را به داشتن ایمان و اخلاق فاضله و عدالت و صلاح دعوت نکردند پس آنچه از صفات پسندیده امروز در میان اقوام و ملل می‌بینیم، هر قدر هم اندک باشد به طور قطع از بقایای آثار و نتایج آن دعوت است...

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

بنابراین اگر در دنیا امید خیر و سعادتی باشد، باید از دین و تربیت دینی و اخلاقی انتظار داشت. (نک: طباطبایی، المیزان، ۲/ ۲٤٤ – ۲٤٥)

٤-۱-۷- حفظ منافع افراد و رفع اختلافات اجتماعی

از نظر علامه دین اسلام یک روش کامل اجتماعی است و بدیهی است که سعادت کامل یک جامعه و بزرگ‌ترین آرزوی افراد این است که منافع حیاتی آنان تأمین گردد و از کشمکش‌ها و تجاوزهایی که زندگی و صفای آن را تهدید می‌کند به قدر امکان جلوگیری شود که با خیال راحت در شاهراه تکمیل به سیر خویش ادامه دهد. (طباطبایی، اسلام و اجتماع، ۳۳ – ۳۲)

نتایج مقاله

۱- رابطه اخلاق و جامعه و کارکرد اخلاق دینی در جامعه از نظر علامه طباطبایی است، روشن گردید که در سیر اندیشه علامه راهبردهای بنیادینی وجود دارد که در اندیشه بسیاری از متفکّران دینی، مغفول مانده است. وی با ارائه تصویری از دین و اخلاق، آن را مقتضای فطرت انسانی می‌داند. همچنین با گرایش فلسفی، روشی جامع و تعاملی در معرفت دینی را برگزیده، که به سبب آن فهم دین و اخلاق به حقیقت و واقع نزدیک می‌شود. توجه ایشان به اخلاق و جامعه و تأثیر و تأثرات آنها بر یکدیگر، از امتیازات خاص ایشان به حساب می‌آید که از محصولات فکری ایشان در المیزان و سایر آثار وی به خوبی می‌توان استفاده کرد.

۲- از دیدگاه علامه طباطبایی نظام اخلاقی اسلام، ضامن بقای انسان و جامعه انسانی و سرچشمه هر نوع جنبش حیاتی او بوده و سرنوشت و خط مشی وی را تعیین می‌نماید. از کارکردهایی اجتماعی اخلاق دینی در خصوص جامعه، تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان، تأمین بهداشت جسمی و روحی انسان، اصلاح جامعه، ایجاد وحدت و همبستگی اجتماعی، تنظیم زندگی اجتماعی انسان، شکوفایی تمدن و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

فرهنگ، حفظ منافع افراد و رفع اختلافات اجتماعی است. از سوی دیگر، جامعه هم بر اخلاق مؤثر بوده و ارتباطی متقابل و دوسویه وجود دارد.

کیان ملت‌ها در گرو ارزش‌های اخلاقی است که خود را با آن آراسته‌اند و تا ارزش های اخلاقی بر آنها حاکم است، پایدارند و اگر روزی منقرض شوند برای این است که ارزش‌های اخلاقی را نادیده گرفته‌اند. اخلاق و مراقبت های اخلاقی، توان آن را دارد که انسان‌ها و جوامع انسانی را با هر وضعیتی و در هر کجا که هستند، به حرکت و سیر و سلوک آورد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]

کتابشناسی

۱- قرآن کریم.

۲- ابن منظور المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۶ق.

۳- امید، مسعود، «دین‌شناسی علامه طباطبایی»، کلام اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۷۴ش.

۴- حسنی، محمد، «بررسی دیدگاه ارزش‌شناسی علامه طباطبایی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی»، روانشناسی و علوم تربیتی، سال ۳۴، شماره ۶۹، ۱۳۸۳ش.

۵- الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، المکتبهٔ المرتضویهٔ لإحیاء الآثار الجعفریهٔ، چاپ سوم، بی‌تا.

۶- الطباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه، قم، ۱۴۱۷ق.

۷- همو، تفسیر المیزان، ج ۴، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی و محمد خامنه، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۶ش.

۸- همو، اسلام و اجتماع، جهان آراء، قم، بی‌تا.

۹- همو، آموزش دین ، جهان آراء، چاپ اول، قم، ۱۳۶۸ش.

۱۰- همو، اصول فلسفه و روش رئالیسم مقدمه و پاورقی از مرتضی مطهری، ج۲، بوستان کتاب، چاپ دوم، قم، ۱۳۸۷ش.

۱۱- همو، مجموعه رسائل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، قم، ۱۳۷۰ش.

۱۲- عابدی، منیره، رضاعلی نوروزی، حسنعلی بختیار نصرآبادی، «تربیت اجتماعی از دیدگاه فردگرایان و نقد آن بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی»، پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، دوره جدید، شماره ۱۲، ۱۳۹۰ش.

۱۳- عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۱ش.

۱۴- فیض کاشانی، محسن، المحجهٔ البیضاء فی تهذیب الحیاء، ج۵ ، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسه العلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۶۱ش.

۱۵- مطهری، مرتضی، درآمدی بر مبانی اندیشه اسلامی، صدرا، تهران، ۱۳۷۶ش.

۱۶- مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۲ش.

۱۷- مهدوی‌نژاد، محمدحسین، «تحلیلی فلسفی از مبنای انسان‌شناختی و انگیزش اخلاقی در اندیشه علامه طباطبایی»، دوفصلنامه حکمت صدرایی، سال ۱، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ش.

۱۸- وثوقی، منصور؛ علی اکبر نیک‌خلق، مبانی جامعه‌شناسی، انتشارات خردمند، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۷۶ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.11.22.2.5]